

# جنبش ملی در خاور



## آوتیس میکائیلیان (سلطانزاده)

در کشورهای سرمایه‌داری جدید، انقلاب‌های بورژوازی بودند که برای نخستین بار سامان کهنه فئودالی را خرد کردند و با این عمل دهقانان را به شهروند آزاد بدل ساختند. این انقلاب‌ها با رهایی دهقانان از وابسته‌گی شخصی، مالیات جنسی، و مجموعه‌یی از تخیلات، و هم چنین با تبدیل ایشان به مالک آزاد زمین، آنان را تحت سلطه مستقیم نهادهای حکومتی، قضایی و اداری جامعه بورژوا قرار داد. با نابودی روابط فئودالی، راه برای دخالت نیروهای سرمایه‌داری در زنده‌گی جامعه‌ی روستایی هموار شد. از اصناف که تنها اجتماع کارگرانی که فعالیت

مشابهی داشتند، و از مانوفاکتور، که کارگاه پیشه‌ورانه متکی بر تقسیم کار، تولید سرمایه‌دارانه داشت. تولید سرمایه‌دارانه؛ به کارخانه رسید که دست‌یابی‌اش را به ماشین میسر ساخت. نخ تابی و شغل‌های نساجی، مکانیکی و ماشین بخار، ابزارهای انکشاف سرمایه صنعتی شدند. با دست‌یابی به سلاح‌های جدید سرمایه‌داری دست به تغییر بنیادی در روابط اجتماعی اقتصاد روستایی زد.

در آغاز، کارخانه جدید، پیشه‌وری دهقانی کهنه را که در خانه وجود داشت، از بین برد. طی چند سال، نخ‌ریسی و نساجی دستی توسط ماشین از بین رفتند. به این گونه، خانواده روستایی فعالیت مکمل روزهای زمستانی و همراه با آن سود حاصل از آن را از دست داد. دهقان بیش از پیش مبدل به مالک روستایی شد، زیرا صنعت سرمایه‌دارانه به او اجازه‌ی فعالیت پیشه‌وری را نمی‌داد.

به موازات این فرآیند، بقایای اقتصاد طبیعی بسته نابود شد. تولید روستایی به تولید فرآورده برای بازار مبدل شد. دهقان مجبور به فروش متناوب حاصل کار خود شد، تا بتواند با پول حاصله اجناس مورد نیاز خود را که به توسط صنعت سرمایه‌دارانه تولید می‌شد، تهیه کند.

تحولی که با پیدایش کارخانه‌ی جدید آغازیده بود، پس از چند دهه‌ی تحرک نوی یافت. سرمایه‌داری مبتکر وسایل ارتباطی جدیدی نظیر خط آهن و ماشین بخار با توانایی‌های بسیار شد و به وسیله آن‌ها فتح بازارهای جهانی میسر آمد. با حمل و نقل ارزان قیمت، فرآورده‌های اقتصاد روستایی و دامپروری نقاط دیگر جهان عنصر اصلی تغذیه‌ی ملت‌های اروپا گردید.

زمین‌های دست نخورده و حاصل‌خیز آمریکا و روسیه، چراگاه‌های وسیع استرالیا و آفریقای جنوبی، ذخیره‌های تمام شدنی موادخام ایران، ترکیه، هند و مصر به خلق‌های اروپایی امکان انتقال قسمتی از تولید روستایی‌شان را به دیگر

نقاط جهان و مبادله کالاهای آماده شده به وسیله صنایع‌شان را در برابر محصولات این کشورهای مستعمره تازه‌پا فراهم آورد.

افزایش عظیم نیروهای مولده محصول کار را به مقیاس شگفتی بالا برد. اما ثروت روزافزونی که توده‌های مردم می‌آفرینند جز برای عده بسیار معدودی موجب امتیاز نشد. حق مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به یک مشت سرمایه‌دار امکان تملک سهم بزرگی از این ثروت را، که هر چه بیش‌تر رو به افزایش بود، می‌داد. ارزش اضافی، یعنی استثمار، با روزانه‌ی طولانی کار، به دست می‌آمد. و دستمزد نازل، تغذیه، وضع بد مسکونی کارگر، آموزش توده‌ها و شرکت آنان را در فرهنگ معنوی ملت به طور غیرقابل حلی محدود می‌کرد. بدین‌سان، استثمار مسیر تعلیم ملت را به مثابه جامعه‌ی فرهنگی متوقف کرده، مانعی در برابر دخالت کارگر در جامعه‌ی ملی فرهنگی می‌شد. آنچه که در مورد کارگر گفته شد، درباره دهقانی که زیر یوغ تجارت سرمایه‌داری رنج می‌کشد، نیز صادق است. آنان از خردسالی تا پیری کار می‌کنند، شب هنگام پس از کار سخت روزانه، خواستار یافتن آرامش در مسکنی انسانی هستند. کار روزانه برای ادامه زنده‌گی یک لحظه استراحت یا آزادی به آن‌ها نمی‌دهد.

سرمایه‌دار به این بسنده نکرده، به استثمار خلق خویش کفایت نمی‌کند و با دست یازیدن به سرکوب‌خشن و اسارت، دام خود را در دور فتاده‌ترین نقاط پنهان جهان می‌گسترده و آخرین دارایی‌های برده‌های مستعمرات را به غارت می‌برد. با در دست داشتن ذخیره عظیم وسایل مادی، بورژوازی اروپا پایه استواری نیز برای فرهنگ معنوی خود مهیا می‌سازد.

بدون استثمار شدید، گاه خونین ایران، ترکیه، هند، چین، الجزایر، تونس و تعداد کثیری مستعمره‌ی دیگر، غارت‌گران میلیونر لندن، پاریس، برلن، نیویورک و

غیره هرگز نمی توانستند با این آسایش در حوالی ثروت مندترین پایتخت های جهان مستقر شوند. بدین سان، کار صدها میلیون انسان، آسایش فرهنگی مشتی استفاده جوی سیاره ی ما را به وجود می آورد. در این دوران چنین است قانون اساسی عصر اقتصاد بورژوایی.

اما سرمایه داری که همواره در چنبره های تضادهای بی پایان گیر می کند، با استثمار مستعمرات به صورتی شگفت انگیز، مقدار غول آسایی از سرمایه ی انباشته شده را به این کشورها صادر کرده، از طریق صنعتانیدن آن ها، طبقه ی سرمایه داری را به وجود آورده است، که هم اکنون به موجب منطق غیرقابل پیش گیری تاریخ، تقاضای استقلال کامل خود را از متروپل عنوان می کند. اینان مورد حمایت دهقانان، کارگران و پیشه ورانی هستند که برای درهم شکستن یوغ سنگین استثمار دو جانبه با عزم راسخ از مبارزه برای آزادی ملی دفاع می کنند.

بُرد و عمق این جنبش در تمام نقاط یک سان نیست. در بعضی از کشورها چون ایران به خاطر عقب افتاده گی و نبود بورژوازی صنعتی، شعارهای انقلاب ملی بسیار مبهم و بی قاعده هستند. در صورتی که در کشورهایی که در آن ها صنعتی مدرن پیشاپیش جهشی برداشته، سرمایه داران به مثابه یک طبقه کاملاً ریخت گرفته ظاهر می شوند (هند) و مبارزه متشکل تر و بی رحمانه تر است. علارغم این اختلاف ها، جنبش های ملی در تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نفرتی عمیق نسبت به امپریالیسم جهانی مشخص می شوند.

سرکوبی که از قرن ها پیش توسط استثمار سیاسی و اقتصادی حکومت های سرمایه داری معمول بود، خلق های ستم دیده شرق را در یک سرنوشت مشترک متحد کرده، آن ها را به طرف مبارزه عظیم بر ضد سلطه سرمایه جهانی می کشاند. از این رو، جنبش ملی در هر کشور جداگانه، یک حلقه از زنجیر یگانه ی مبارزه

غول‌آسای برای آزادی صدها میلیون انسانی است که زیر فشار غارتی مداوم رنج می‌کشند. نمونه‌ی کلاسیک این مبارزه، هند است.

در سال‌های ۸۰ [۱۸۸۰] و ۹۰ [۱۸۹۰] سده‌ی پیش، جنبش ملی در این کشور، یک خصوصیت کاملاً تربیتی و پرورشی به مفهوم پیشین واژه داشت. یعنی به آن گونه که در اواخر قرن نوزدهم فهمیده می‌شد. واژه‌یی که مترادف این مفهوم را می‌رساند «غرب‌گرایی» است که در زبان روسی هم همین گونه مفهوم می‌شد. «غرب‌گرایی»، عکس‌العملی شدید در مقابل آداب و رسوم هندوان بود. نسل جوانی که در خانه‌های پراهمه و در میان تقدس کهن و آیین اسرارآمیز بزرگ شده بود، در وهله اول خود را به دامن خدانشناسی‌یی فعال و سپس کامل افکند. امری که برای اشخاص مذهبی از کفر به مراتب بدتر بود، در بی‌اعتنایی کامل می‌افکند. فلسفه رسمی آنان خردگرایی شد. اجتماع تحصیل کرده‌ها، با اشتیاق مفرطی جملاتی نظیر «تمام واداً»<sup>۲۶</sup>، به یک فصل کتاب داروین هم نمی‌ارزد» را بیان می‌کرد. میل به فرهنگ و شعر و ادبیات انگلیسی تا حد عشق رسید. معلومات مترادف با دانستن زبان انگلیسی بود. آموزگاران جوان هندی که تحصیل در مدرسه انگلیسی را به اتمام رسانده بودند، سعی داشتند حتی در دبستان نیز به زبان انگلیسی تدریس کنند. امری که خود دولت هم روی آن اصراری نمی‌ورزید.

بنابراین رژیم انگلیس بسیار محبوب این محافل بود. البته آنان جزئیات بسیاری از حکومت انگلیس در هند را محکوم می‌کردند و خواستار تغییر و تحول بودند، اما بدون هیچ‌گونه ترش‌روی. صحنه‌های ترسناک خیزش سپاهیان در سال ۱۸۵۷ و جنبش صلح‌طلبی هنوز فراموش نشده بود. از زمانی که قدرت از دست شرکت‌های

---

<sup>۲۶</sup> - چهار کتاب مقدس هندوان، حاوی پیام الهی (مترجم)

خصوصی به دست سلطنت انگلیس در آمد، این چنین به نظر می‌آمد که ریشه رضایتی برانداخته شده بود.

در چند دهه‌ی اخیر جنبش همانند روسیه، خصلت توده‌یی به خود گرفت. دماغیون هندی نظر رنسانس را برای توده تبلیغ می‌کردند و آنان را از طریق دست زدن به کنش‌های گوناگون تروریستی، به تحریم کالاهای انگلیسی، بر ضد حکومت مستعمراتی و غیره فرا می‌خواندند. بدین سان، زمینه برای جنبش وسیع‌تری مملو از اندیشه‌های ژرف، که اکنون در بر گیرنده توده‌های عظیم مردم است، آماده شد. جنگ فرا رسید. کل اشرافیت با تمامی نیرو به پشتیبانی از سرمایه‌داران انگلیسی پرداخت. قشرهای بالایی مسلمانان با کوشش‌های شان بیش از همه خود را در این مورد متمایز کردند. نظام حیدرآباد، یکی از بزرگ‌ترین شاهزاده‌گان هندوی، از اخلاف یک خاندان شهیر مسلمان، مبلغ شش میلیون روپیه به انگلستان پرداخت. شاهزاده‌گان عموماً "و بدون قید و شرط، سخاوت‌مندانه به انگلیسی‌ها خدمت می‌کردند. ۲۷ شاهزاده‌نشین که دارای ارتشی خصوصی بودند، ارتش خود را در اختیار مقامات نظامی انگلیس قرار دادند. ده‌ها مهاراجه و راجه و ولیعهد وارد ارتش شدند. آقاخان رهبر فرقه [اسماعیلیه] مسلمان که دارای نفوذی فراوان و صاحب عنوان حضرت والا بود، به عنوان سرباز وارد پیاده نظام شد. مهاراجه‌ی میسور [از هندوان] پنج میلیون روپیه و مهاراجه‌ی کشمیر (از هندوان) نیم میلیون روپیه ارسال داشتند.

به سبب وعده‌های سخاوت‌مندانه انگلیس‌ها، وطن‌پرستی هم تاحدی در قشرهایی از دماغیون هندی نفوذ کرد.

اما به موازات این «ابراز عشق» نسبت به امپریالیسم انگلیس، فرآیند دیگری هم در زمان جنگ رشد می‌یافت، در این هنگام حکومت انگلیس توطئه دامنه‌داری را

که قشرهای عظیم مردم و ارتش‌های بومی در آن شرکت داشتند، کشف کرد. تعداد زیادی کارگاه ساخت و بمب و انبار اسلحه پیدا شد. هم‌چنین برنامه‌یی که شامل انهدام پل‌ها و ایجاد یک سری طغیان‌های نظامی و اعمال تروریستی و غیره بود، به دست آمد. طبیعتاً "دولت با بی‌رحمی و شدت توطئه‌گران را تنبیه کرد؛ تعداد زیادی بلافاصله اعدام شدند. (نگاه کنید به پکن تایمز: اول سپتامبر ۱۹۲۰)

در اوضاع و احوال بهبودی حاصل نشد. نتایج پیروزمندانه جنگ نه تنها انتظارات بورژوازی هند را که به انگلیسی‌ها در مبارزه با آلمان کمک عظیمی کرده بود، برباد داد، که آنان را با سیاستی روبرو ساخت که به وضوح ضد مسلمان بوده، علیه سنت خلافت و برای، تقسیم بی‌شرمانه تقریباً "تمامی کشورهای مسلمان بین متفقین روبرو می‌کرد. تا سال ۱۹۱۶ جامعه‌ی مسلمانان هند و کنگره ملی هند نشست مشترکی نداشتند و اغلب بین آن‌ها دشمنی وجود داشت.

در سه چهار ساله اخیر این دو تشکل کاملاً "متحدانه با هم عمل می‌کنند. در تمام قطع‌نامه‌های مصوبه این دوره خواست استقلال و خودمختاری مالی و اقتصادی با رنگ قرمز نوشته شده است.<sup>۲۷</sup>

اما وقتی که بعد از چندین سال انتظار و تبلیغ به هند خودمختاری داده شد، آن هم خودمختاری محدودی در زمینه انجام امور جزئی ایالتی، قدرت واقعی هم‌چون گذشته در دست متروپل و کارمندان و حاکمان‌اش باقی ماند. ناسیونالیست‌های با عزم و اراده بر ضد این همه دروغ و تزویر برخاستند. چنین بازیچه‌یی می‌توانست خودخواهی هندی‌های دوران پیش را ارضا کند، اما اکنون پس از رشد غول‌آسای

---

<sup>۲۷</sup> - برای صورت جلسات و ریز مصوبات این کنگره، نگاه کنید به:

صنعت و در تقویت سرمایه‌داران هندی، فقط طرف‌داران آزادی و استقلال تحریک شده، به تقویت عمیق آن‌ها بر ضد حکومت ستم‌گر انگلیس می‌انجامید. گرایش‌های انقلابی تحت تاثیر استهزای آشکار خلق هند، [توسط انگلیس‌ها] هر روز بیش‌تر میان توده‌های مردم گسترش می‌یافت. این گرایش‌ها با امتناع از همکاری با حکومت انگلیس در قطع‌نامه مشهور کنگره پان‌هندو ۱۹۱۹، خود را نمایان ساخت. در ابتدا آنان فقط عدم پذیرش عنوان‌ها و نشان‌های اعطایی حکومت را در نظر داشتند و مردم را از دادن هرگونه قرض به دولت منع می‌کردند. اما بعدها جنبش مجبور به گسترش خویش شده، برنامه زیر تدوین شد:

منع شرکت قضات در محاکم حکومتی و پیروی از دادگاه‌های ملی برای تمام دعاوی و مرافعات، منع فرستادن اطفال به مدارس حکومتی، ترک دانشگاه و کالج‌های دولتی توسط دانش‌جویان، تحریم شورای مقننه جدید که می‌بایست بر طبق قانون جدید تشکیل می‌شد. و در نتیجه، تحریم انتخابات، تولد جنبش سودوشی (Svodeshi) یعنی پشتیبانی از صنعت ملی و محلی و تحریم کالاهای خارجی (بخوانید انگلیسی) و سرانجام به عنوان گل سرسبد، عدم پرداخت مالیات. این تصمیم کنگره ملی هند، اهمیت بسیار زیادی داشت. در واقع دولت و نهادهای اش را می‌توان تحریم کرد اما نمی‌توان خود زنده‌گی را متوقف ساخت. مگر با دست زدن به خودکشی ملی، تحریم محاکم، مدارس، کالاها و شوراهای ایجاد محاکم و مدارس و شوراهای بومی را به دنبال خود داشت. تحریم دولت، مردم هند را به ایجاد دولت خویش یعنی یک دولت انقلابی وا داشت. مثال ایرلند و جنبش شین‌فین [یا شین فن (به ایرلندی: Sinn Féin)] به یاد همه هست.

در واقع در کنگره ناگپور، دو دسامبر ۱۹۲۰، گام‌های دیگری در این راه برداشته شد. کنگره، پس از تایید قطع‌نامه قبلی، اعلام داشت که تمام برنامه تحریم



که شامل عدم پرداخت مالیات هم بود طبق راهنمایی‌های کمیته پان‌هندو می‌بایست اجرا شود. در این جا باید لزوم گشایش مدارس ملی مخصوص (مقابل مدارس دولت) و تحکیم تشکیلات و احیای پیشه‌وری را متذکر شد. برای به سرانجام رساندن تمام این اقدامات کمیته‌ی ویژه‌ی از متخصصان تشکیل شد. به این ترتیب، کنگره‌های ملی و کمیته‌های اجرایی به خاطر اوضاع موجود به ارگان‌های رهبری خلق هند تغییر یافتند.

نماینده‌گان کنگره ناگپور در حالت روحی بسیار آشفته‌یی به سر می‌بردند. این مسئله با بیان قطع‌نامه میان‌روها به این مضمون که باید همراه با دست‌یابی به خودگردانی در چارچوب امپراتوری انگلیس باقی بمانند، مشخصاً روشن شد. این قطع‌نامه با تایید بر این که هند هیچ وجه مشترکی با امپراتوری انگلیس، که دست‌اش به خون هندوان آغشته است، ندارد، یک‌باره رشد.

رئیس کنگره بیان داشت که اوضاع سیاسی کنونی غیرقابل تحمل بود، هند دیگر نمی‌توانست منتظر بماند. او گفت: «اگر بلافاصله خودگردانی کامل و یک قانون اساسی مشابه انگلیس به ما ندهند، کنگره نخواهد توانست در یک چارچوب متشکل باقی بماند و بروز هرج و مرج و خون‌ریزی، همان‌گونه که در پنجاب روی داد، حتمی خواهد بود. تمام مسئولیت اوضاع موجود فقط به عهده حکومت انگلیس است که آتش دشمنی را میان نژادهای گوناگون می‌افروزد، درباره مسئله خلافت دروغ گفته، سیاست رعب و وحشت را بر ضد تمام وطن‌پرستان ادامه می‌دهد. انگلیس به تمام قول و قرارهای‌اش پشت پا زده است و اگر در آخرین دقیقه به راه راست باز نگردد، هند روابط‌اش را برای همیشه با آن قطع خواهد کرد. وسیله مبارزه، تحریم خواهد بود. باید به جیب انگلیسی‌ها لطمه زد. باید تمام کالاهای انگلیسی را از بازارهای هند به دور ریخت.

این حقیقت به خوبی در هند درک شده بود و مردم کالاهای انگلیسی را با تمام نیروی تحریم می‌کردند. در مارس ۱۹۲۱ (نگاه کنید به *Temps* ۲۸/۷/۱۹۲۱) مقدار بسیار زیادی از محصولات ساخت انگلیس که مردم هند از خرید آن‌ها خودداری می‌کردند، در بنادر کراچی، بمبئی و کلکته انباشته شده بود. ارزش انبارداری صد میلیون لیره استرلینگ ارزیابی می‌شد. کارخانه‌داران لانکاستر شایر، به طور اخص نگران بودند. لندن دلایل کاهش صدور محصولات پنبه انگلیس به هند را از دولت این کشور خواستار شد. در سال ۱۹۱۲، سه میلیارد و صد و هشتاد و نه میلیون (۳۱۸۹۰۰۰) یارد پارچه‌ی پنبه‌ی صادر شده بود، در صورتی که در سال ۱۹۲۰، این رقم به یک میلیارد و چهارصد هفتاد و چهار میلیون (۱۴۷۴۰۰۰) یارد تقلیل یافته بود.

ضمناً "ملیون کار خلاق برای تحکیم تولید کالاهای محلی پیش می‌بردند. رهبر ملی گاندی طرفدار عدم خشونت در حین صحبت‌های‌اش با فرستاده دیلی هرالده (*Daily herald*) ۱۸ مارس ۱۹۲۱، اعلام کرد:

«او و رفقای‌اش تمام نیروی‌شان را صرف پیشرفت پیشه‌وری دستی و چرخ ریسنده‌گی و داربافنده‌گی کرده، تا به این طریق هند را به کشوری مستقل از لحاظ اقتصادی بازنده‌گی سالم تغییر دهند. اگر ما کارمان را در این جهت ادامه دهیم، در آینده‌ی بسیار نزدیک دولت نخواهد توانست در مقابل افکار عمومی متفق‌الرای مقاومت کرده، هند به خودمختاری خواهد رسید.»

دولت هم‌زمان با کاهش محسوس درآمد کارخانه‌های لانکاستر شایر و منچستر در جریان اعمال رفرم‌های کاریکاتورمآب جدید انگلیسیان نفس تازه‌ی جان‌بخشی کشیدند.

تحریم انتخابات، طبق قطع‌نامه‌ی کنگره ملی تقریباً در همه جا با درخشانی انجام گرفت. حتا روزنامه ماوراء محافظه کار انگلیس *Morning post* (۲۸/۱۲/۱۹۲۱) هم به این مسئله اذعان داشت.

آن روزنامه نوشت: «انتخابات مجلس موسسان جدید نه تنها بدون اخلال بل که بدون هیچ‌گونه توجه و علاقه مردم برگزار شد. احساس خصومت نسبت به انگلیس با قدرتی تاکنون ناشناخته در هند غلبه دارد، تنها آگاه بودن مردم به این که نیروی فیزیکی در دست دولت قرار دارد، جلوگیری خیزش آشکار آنان شد.»

در واقع درصد شرکت در انتخابات کاملاً نامعلوم بود. این درصد در شهرستان‌های متحد به ده و در پنجاب به بیست می‌رسید. در بعضی از مناطق مثل الله‌آباد حتا یک نفر هم به پای صندوق رای نرفت. بدین ترتیب بورژوازی بومی که از جانب اقشار دیگر پشتیبانی می‌شد توهم شرکت در چنین موسسات اداری مضحکی را از دست داد و مانند قبل به تمرکز تمام قدرت در دست والی‌هایی، که هدفشان مطابق معمول متوقف کردن پیشرفت اقتصادی کشور است، رضایت نداد. میهن‌پرستان این توطئه جدید انگلیسی را در نطفه خفه کردند. تنها یک مشت کوچکی از انتخابات دست بردار نبودند، مثنی که به گرد «شورای فدراسیون ملی لیبرال هند» متحد شده‌اند و خود را تشکل مرکزی گرایش‌های میانه روی هند معرفی کرده جنبش «عدم همکاری» را تقییح می‌کنند. آنان در عین اعتقاد به مبارزه نهادی در چارچوب قانونی با هر نوع اغتشاش که اقتدار قانونی را به تحلیل برد، مخالفت می‌ورزند.

اعضای این فدراسیون «لیبرال» بزرگ‌ترین سهامداران شرکت‌های انگلیسی در هند هستند که به شدت در استثمار حکومت انگلیس ذینفع‌اند. زیرا دولت انگلیس به آنان نیز پاره‌یی عایدات می‌رساند.

این دسته کوچک از اهمیت سیاسی چشم‌گیری برخوردار نیست.

به این ترتیب مبارزه برای رهایی ملی در تمامی هند ابعاد بسیار وسیعی به خود گرفته است. مسلمانان مبارزه در چنین کشوری عقب افتاده، تقسیم شده به ادیان بی‌شمار، با مردمی بی‌فرهنگ و در راس آنها شاه‌های کوچک فاسدی، که هر یک دشمن دیگری است، مملو از دشواری‌های فراوان است. اما دشواری‌های فراوانی هم برای انگلستان وجود خواهد داشت. اگر انباشتن ایرلند کوچک از نیروهای ارتش که در مجاورت انگلیس قرار دارد، نسبتاً آسان است، مسئله برای هند وسیع و دور دست کاملاً به گونه‌ی دیگر پیش رو قرار می‌گیرد. روش‌های ساده ملی‌گرایانه هر چه بودند، توفان برپا کرده است، و آنها دیگر نخواهند توانست این توفان را بخوابانند.

امپراتوری انگلیس در حال فروپاشی است: انگلیس را تنها در نظر بگیرید، به کشور پادشاهی کوچکی بدل خواهد شد. هند سنگ بنای مهمی است که پایه‌ی امپراتوری انگلیس بر روی آن استوار شده است. اگر این سنگ بنا به لرزش افتد، کل امپراتوری انگلیس فرو خواهد ریخت. گره‌ی حیاتی مهم‌ترین منافع استعماری انگلیس در هند قرار دارد. انقلابی که از این نقطه آغاز شود و تغییرات عظیمی در تمامی تاریخ انسانیت به وجود خواهد آورد.

امپریالیسم انگلیس لحظه‌ی بحرانی‌ی را می‌گذراند و رایحه‌ی جان‌بخش انقلاب روسیه که بر مامی جهان می‌وزد، می‌تواند تاثیر تعیین‌کننده‌ی نه فقط در سرنوشت، که آینده‌ی تمامی خلق‌های ستم‌دیده داشته باشد.

اما اگر اکنون هند قدرت بزرگ استثمارگران انگلیس را بسیار نگران کرده است. جنبش ملی در ترکیه اهداف باند سه نفری ورسای را که خواسته بودند سرزمین‌های عرب و ترک را با بی‌شرمی و قیچی قطعه قطعه کنند، برای همیشه

نقش بر آب کرد. این اقدام بدون سر و صدای فاتحان در مقابل خلق‌های ستم‌دیده شرق مسلمان، قدرت عظیمی از مخالفت را نزد ایشان برانگیخت. در راس این جنبش، ناسیونالیست‌های ترک قرار داشتند.

در اواخر سال ۱۹۱۹، در قسطنطنیه موسسه دفاع از حقوق «آناتولی شرق» تشکیل شد. محرک این موسسه جوانان ناسیونالیست ترک بودند؛ سلیمان نظیف، و رئوف بی، دفاع از حقوق ترکیه به ویژه آناتولی شرقی را هدف خود قرار دادند. در عین حال، در آناتولی نظرها به سوی مصطفی کمال، رهبر حزب ناسیونالیست‌های ترکیه، که با اهداف سلیمان نظیف و رئوف بی کاملاً موافق بود، جلب شد. مصطفی کمال بازرس کل ارتش سوم ترکیه بود از این رو در ارزش زنده‌گی می‌کرد. او در راس جنبش ملیت‌ها بود. کرابکیر کیاژیم و علی فواد، رئوف رفعت، صلاح‌الدین و وصف بی، که همه‌گی ارتشی بودند، با وی همکاری داشتند.

کنگره ملیت‌ها در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۹ در شهر ارزروم برگزار شد. مصطفی کمال پاشا در راس این کنگره قرارداد داشت. نماینده‌گان تمام مراکز مهم آناتولی شرقی در این کنگره شرکت داشتند. [در این کنگره] قطع‌نامه‌های زیر به تصویب رسید:

۱. طرابوزان ارزروم، سیواس بیتلیس و دیاربکر جزء امپراتوری عثمانی هستند.

(طبق قرارداد سیور (Sevres)، این شهرها می‌بایست به ارمنستان می‌رسید.)

۲. حق زیست و امنیت باید برای یونانی‌ها و ارمنه تضمین شود. اما به هیچ وجه نمی‌توان خواست آنان را مبنی بر دعوی این یا آن قطعه خاک عثمانی پذیرفت. قدرت‌های آنتانت به اقداماتی بر ضد تمامیت ارضی ترکیه دست زدند، مبارزه با این عمل از طریق ضروری خواهد شد. فعالیت‌ها نه تنها برای دفاع از ولایات شرق بل که برای نقاط دیگر نیز باید ادامه پیدا کند. در صورتی که دولت ترکیه (دولت قسطنطنیه) مجبور به دست کشیدن از ولایات شرقی امضاء صلح در این جهت

بشود، برای حفظ این سرزمین‌ها و ارتباط آن‌ها با دولت ترکیه، در ولایات نام‌برده دولت موقت اعلام شد، قدرت‌های خارجی را از این موضوع آگاه خواهد شد. از تصاحب این سرزمین‌ها به وسیله یونانی‌ها و آرامنه جلوگیری خواهد شد. از این رو کنگره باید از بین اعضایش ارگانی جهت تشکیل دولت موقت معرفی کند. شخصی که با این هدف مخالفت ورزد، به مثابه دشمن میهن افشاء خواهد شد.

دولت مرکزی قسطنطنیه با وجود آن‌که از تمام جریانات اطلاع داشت اما به هیچ‌گونه اقدامی بر ضد جنبش «ملیت‌ها» نمی‌توانست دست زند. هواداران دفاع از حقوق میهن به تصمیمات کنگره ارزشوروم با توجه خاصی حساسیت نشان می‌دادند. رثوف بی حامی ارتباط مداوم بین بخش‌های شرقی و غربی ترکیه بود.

دلیل آغاز جنبش ملیت‌های آناتولی جنگ نکبت‌باری است که موجب تقسیم امپراتوری شد. بورژوازی ترک که به مثابه طبقه‌ی تکوین یافته طی جنگ قدرت‌مندتر شده بود، می‌بایست علیه تحریکات متفقین برای تقسیم ترکیه و تسلط بر استان‌های ثروت‌مند آن به پا خیزد. به این دلیل جنبش «ملیت‌ها»ی آناتولی با حمایت زیادی در کشور همراه بود. به علاوه تعداد بسیار افسر ترک که از زندان‌های جنگی ترکیه یا از جنگ بازگشته بودند، به این جنبش پیوستند. جنبش با سرعت غیرقابل‌تصوری گسترش یافت. تصمیمی مبتنی بر گردهمایی کنگره جدیدی متشکل از نماینده‌گان تمام شهرهای ترکیه گرفته شد. در ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۹، کنگره جدید «ملیت‌ها» در سیواس تشکیل شد که قطع‌نامه‌های زیر را صادر کرد:

۱. در زمان عقد صلح در اکتبر ۱۹۱۸، جمعیت سرزمین‌های ترکیه در اکثریت خود از ترکان تشکیل شده، به این سبب این سرزمین‌ها غیرقابل تجاوزاند.

۲. هر تشبیهی برای تجزیه‌ی بخشی از سرزمین ترکیه خصوصاً "به نفع یونانیان و یا آرامنه می‌بایست با مخالفتی جدی، هم‌چنان که در اسمیرن صورت می‌گیرد، روبرو شود.

قطع‌نامه‌های دو کنگره به راستی نشان‌گر مبارزه جدی ملیت‌های ترکیه که عمدتاً "توسط افسران سلطان هدایت می‌شوند، بر ضد انگلستان برای حفظ تمامیت ارضی امپراتوری است.

آن‌چه که به رفرم‌های داخلی مربوط می‌شود، چیزی فراتر از مشروطه سلطنتی اروپا انجام نگرفته است. با این وصف خرده‌بورژوازی، پیشه‌وران و دهقانان با طیب خاطر حمایت خود را اعلام داشته‌اند. محبوبیت این مبارزه به دلیل مقابله آن با سرمایه‌داری اروپا که عامل اصلی نابودی تولید پیشه‌ورانه در آناتولی بود، دو چندان می‌شد. از همین رو است که کوشش‌های قهرمان سازش، فریدپاشا، برای بی اعتبار کردن جنبش ملی در آناتولی پیش چشم مردم، که از طریق نسبت‌هایی نظیر تبهکاری و حتا بلشویسم انجام می‌گرفت، ره به جایی نبرد. با پافشاری فریدپاشاه، سلطان حکم اعدام مصطفی کمال و همکاران نزدیک وی را تایید کرد. اما هنگامی که ملیت‌ها تمام کشور را به تصرف خود در آوردند، کلیه ارتباطات تلگرافی با قسطنطنیه را قطع کردند. کابینه فرید پاشا اعتمادی را که داشت، از دست داده، مجبور به استعفا شد. (دوم اکتبر ۱۹۱۹)

هم‌زمان با این واقعه پارلمان قسطنطنیه منحل شده، نمایندگان مجبور به فرار شدند، خصوصاً این که فرمانده نظامی پایتخت همراه با انگلیسی‌ها برای دستگیری برخی نمایندگان داخل ساختمان شده بودند. برخی از نمایندگان فرصت فرار یافتند. برخی دیگر با تکیه بر مصونیت پارلمانی نخواستند که به ساحل آسیایی سفور بگریزند و فوراً "دستگیر شده به مالت فرستاده شدند.

آنان تا سال ۱۹۲۰، با تعداد زیادی از مقامات عالی‌رتبه ترک که از بهار ۱۹۱۹ در مالت زندانی بودند، پیوستند. از این لحظه به بعد دیگر پارلمانی در قسطنطنیه وجود نداشت. این اوضاع و احوال موجب تقویت «مجلس بزرگ ملی» ترکیه آناتولی، که شامل ۲۵۰ نماینده بود، شد.

ملیت‌ها آنکارا روز به روز قدرت‌مندتر می‌شدند، پس از یک سلسله پیروزی بر یونان و ارمنستان، متفقین دریافتند که صلح با ترکیه بدون تجدیدنظر در معاهده سِور (Sevres) غیرممکن بود. فرانسه، به ویژه تکیه بسیاری بر این مطلب گذاشت و خواستار دعوت آنکارا به کنفرانس لندن بود.

پارلمان آناتولی پس از بررسی این مسئله شرایط حداقل زیر را برای دست‌یابی به صلح مطرح کرد:

در قطع‌نامه چنین عنوان شد که مجلس بزرگ با اعتقاد به این که یک صلح پایدار به جز از راه اجرای برنامه زیر امکان‌پذیر نیست و بدون آن ترکیه متحد وجود نخواهد داشت، اعلام داشت:

۱. مسئله سرزمین‌های آتی امپراتوری عثمانی، که عرب‌نشین هستند، باید از طریق مراجعه به آرای عمومی حل شود.

۲. قسطنطنیه و تنگه‌ها (سفور و داردانل) باید غیرقابل تجاوز و آزاد از دخالت‌های خارجی‌ها باشند. در صورت رعایت این شرط ما آماده‌ایم که با کشورهای علاقه‌مند معاهده حق عبور و مرور آزاد کشتی‌های تجاری را منعقد سازیم.

۳. ما در مقابل دول آتانت و هم‌پیمانان آن متعهد می‌شویم که حقوق اقلیت‌های ملی را رعایت کنیم.

۴. ما بر این نکته تکیه می‌کنیم که برای ترکیه مسئله اصلی انکشاف قدرت اقتصادی و مالی آن و هم‌چنین تکامل دستگاه دولتی است، و به این خاطر هرگونه



محدودیت در زمینه‌های سیاسی، قضایی و فرهنگی را، که موجب عدم انکشاف خواهد شد، رد می‌کنیم. شرایط پرداخت وام ملی باید با توجه به نکته فوق تعیین شود.

پس از کنفرانس لندن، دولت آنکارا تلگرامی به قسطنطنیه فرستاد که در آن بر رسمیت دولت آنکارا به مثابه تنها دولت قانونی ترکیه و نماینده ملت ترک تکیه شده بود و دولت قسطنطنیه را فقط نماینده خود می‌دانست.

مجلس بزرگ آنکارا موافق دعوت قدرت‌های بزرگ در کنفرانس حاضر بود، زیرا این دعوت موجب قبول حقوق ملی ترکیه می‌شد، اما این دعوت می‌بایست مستقیماً به آنکارا فرستاده شود. به این منظور، لازم است که سلطان فرمانی مبنی بر شناخت رسمی مجلس آنکارا ارسال دارد، تا از سقوط و ضایعاتی که توسط دولت قسطنطنیه به کشور وارد آمده بود، جلوگیری شود و هم‌چنین اوضاع غیرعادی بی‌که دولت‌های خارجی ایجاد کرده بودند، از بین برود. برای رسیدن به منظور فوق به رسمیت شناختن مجلس آنکارا به مثابه تنها قدرت قانونی کشور، اجتناب‌ناپذیر است. در صورت رد این خواست، تاج و تخت سلطان در خطر قرار خواهد گرفت و ما هشدار می‌دهیم که بدبختی‌های بسیاری بر سر سلطان خواهد آمد. کمی دورتر دولت آنکارا متعهد شد که لیست مدنی و حقوق کارمندان را در اختیار سلطان قرار دهد. و پس از آن سلطان به آنکارا آمده، تنها مشاورین‌اش در قسطنطنیه باقی خواهند ماند. اگر سلطان این پیشنهاد را رد کند، خلع خواهد شد.

سلطان چاره دیگری جز قبول پیشنهادات آنکارا نداشت، اما از آتانت شدیداً هراسان بود. دست آخر، تصمیم گرفت که دست کم هیئتی جداگانه، نماینده دولت قسطنطنیه، به لندن گسیل نماید. هنگامی که ملیت‌های آناتولی دعوت مستقیم به کنفرانس لندن را دریافت کردند، تقریباً تمام مطبوعات ترکیه شادی آنان را

منعکس ساختند. [مطبوعات] با اطمینان از تجدیدنظر در معاهده سور سخن گفته، امکان دست‌یابی به صلح را نزدیک دیدند.

در لندن، نماینده‌گان ترک کم و بیش بر همان خواست‌هایی پای فشردند که در مجلس بزرگ ملی از آن سخن رفته بود.

بدین گونه، مطبوعات راست افراطی انگلستان خواست‌های نماینده‌گان ترک را گستاخانه ارزیابی کردند. مطبوعات فرانسه، به عموم تاکید داشتند که این خواست‌ها کاملاً "پذیرفتنی بود."

روزنامه‌ی (Temps) مورخ ۱۹۲۱/۲/۲۶ نوشت: «که افکار عمومی فرانسه نظیر افکار عمومی ایتالیا یک صدا خواستار بازگشت سرزمین‌های ادعایی ترکیه به آنان هستند. افکار عمومی فرانسه همیشه آرزومند ترکیه‌یی مستقل و قابل زنده‌گی بوده است. فرانسوی‌ها خوب دریافته‌اند که نتایج یک صلح عادلانه چیست و مطمئن‌اند که تضمین منافع هیچ کس از راه غارت امکان‌ناپذیر امکان‌ناپذیر است.»  
روشن است که نمی‌توان چنین فرمایه‌گی آلوده به دروغی از جانب روزنامه‌های رسمی حاکمان پاریس را به حساب صداقت آنان گذاشت.

این همه مهر به عدالت از سوی راهزنان فرانسوی در مورد ترکیه مطمئناً برای سه یا چهار میلیارد طلایی است که آنان در این سرزمین آسیایی سرمایه‌گذاری کرده بودند. زیرا ایشان می‌ترسیدند که هم‌چون مورد روسیه آن را از دست دهند. افزون بر این، صلح در ترکیه به فرانسوی‌ها امکان استثمار کامل سوریه را می‌دهد، چون شورش‌های سوریه تنفس را بر فرانسویان دشوار کرده است. از طرف دیگر فرانسویان بهتر خواهند توانست اعراب مراکش را که از دو سال پیش طی جنگی و شورش با آنان روی در رو ایستاده‌اند، خاموش کنند.

بورژوازی ایتالیا نیز اسیر همان احساسات نیک [فرانسویان] شده است، زیرا نسبت به شورش‌های مداوم مستعمره‌های آفریقایی‌اش، (تریپولی و سیران) مملو از بدبینی است.

به هر رو، کنفرانس لندن تصمیم گرفت که معاهده سور را عوض کند و تصمیم گرفته شد که اگر ترکیه بر سر این نکته موافقت کند، در جامعه ملل پذیرفته خواهد شد. این تغییرات به ترکان و یونانیان اطلاع داده شد:

۱. تهدید به تجزیه‌ی قسطنطنیه از ترکیه و اخراج ترکیه از اروپا منتفی است.

۲. نماینده ترکیه رئیس کمیسیون تنگه‌ها، با حق داوری به جای یک رای خواهد بود. به جای کاپیتولاسیون موضع دیگری با همکاری ترکیه تعیین خواهد شد.

۳. نیروهای نظامی ترکیه به ۳۰ هزار نفر و ژاندارمری آن به ۴۵ هزار نفر افزایش خواهد یافت.

۴. خلع سلاح منطقه تنگه‌ها، فقط به نواحی مشخصی در داردانل، بسفور و جزیره‌های مجاور محدود خواهد شد.

۵. متفقین قسطنطنیه را تخلیه کرده، اما ارتش خود را گالی پولی و چاناک نگه خواهند داشت. ترکیه حق حفظ ارتش در قسطنطنیه را خواهد داشت.

در ناحیه غیرنظامی ترکیه حق آزادانه ارتباط بین آسیا و اروپا را خواهد داشت.

۶. نیروهای دریایی ترکیه باید افزایش یابند.

۷. وزیر دارایی ترکیه باید رئیس کمیسیون مالی باشد و ترکیه حق تغییر بودجه خود با تایید کمیسیون مالی را خواهد داشت.

۸. کردستان به ترکیه الحاق خواهد شد.

۹. ترکیه حق ارامنه بر یک زنده گی مستقل به رسمیت خواهد شناخت. مرزهای ارمنستان توسط جامعه ملل تعیین خواهد شد.

۱۰. ولایت اسمیرن تحت حاکمیت ترکیه باقی خواهد ماند، اما فوج نظامی یونانی در اسمیرن باقی مانده، یک فرماندار مسیحی توسط جامعه ملل تعیین خواهد شد. یک مجلس انتخابی و شورای شهر به فرماندار کمک خواهد رساند.

۱۱. این شرایط به مدت پنج سال معتبر خواهند بود. پس از آن، بنا بر خواست هر کدام از طرفین دعوا، مسئله مجدداً به وسیله جامعه ملل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

زمانی که این نکات برای ترکان و یونانیان خوانده شد، یونانیان پاسخی نا روشن دادند و ترکان شدیداً به باقی ماندن نظامیان یونانی در اسمیرن اعتراض کردند. ولی لوید جورج پاسخ داد که شرایط جدید باید بدون استثنا و تغییر مورد قبول واقع شود. با این همه، این مسئله باقی ماند: نتایج کنفرانس لندن نه ترکان و نه یونانیان را ارضا نکرد. یک هفته بعد جنگ بین دو کشور با شدتی نو از سر گرفته شد.

در حالی که کنفرانس لندن با نتایج تقریباً هیچ به پایان رسید، همزمان در مسکو کنفرانس صلح دیگری بین روسیه و ترکیه در جریان بود. این کنفرانس در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱، با امضای قرارداد دوستی و برادری بین دو ملت روس و ترک پایان پذیرفت. بر مبنای این توافق طرفین متعهد شدند که هیچ قرارداد بین‌المللی دیگری را که مورد قبول هر یک از دو طرف نیست، به رسمیت نشناسند. طرفین حق خلق‌های شرق را به آزادی و استقلال و انتخاب سازمان دولتی مورد نظر خود را به رسمیت شناختند.

برای تضمین حمل و نقل تجاری در تنگه‌ها، منشوری بین‌المللی به وسیله کشورهای مجاور دریای سیاه تهیه خواهد شد. قسطنطنیه پایتخت ترکیه اعلام شده، کلیه قراردادهای قبلی بین روسیه و ترکیه ملغاً شده، بدهکاری‌های ترکیه به دولت روسیه و هم‌چنین کاپیتولاسیون‌ها کان لم یکن اعلام شد.

علاوه بر این، ناسیونالیست چیزی بیش از قبول مرزهای ۱۹۱۲، به دست آوردند. مناطق قارص (*kars*)، آردوان و آردگان که اکثریت ارامنه در آن سکنی داشتند، به آنان داده شد، هم‌چنین خط آهن‌های گاویش قارص الکساندروپل.

در کنفرانس ترکیه و روسیه، بورژوازی ترک خود را هم‌پیمان خوبی برای همکاران اروپایی خود در زمینه تمایلات تصرف جویانه نشان داد.

رفتار آشتی‌طلبانه و بی‌اعتنای اتحاد جمهوری سوسیالیستی در قبال ناسیونالیست ترک که همیشه مورد استثمار شرم‌آور سرمایه‌داری جهانی بودند، موجب تقویت وجهه اتحاد جماهیر شوروی میان کشورهای تحت سلطه شده، الهام‌بخش نیروی نوی در مبارزه بر ضد راهزنان اروپایی است.

در واقعیت، پس از پیروزی‌های بسیار چشم‌گیر در مسکو، دول آنتانت بسیار دشوار به توانند ناسیونالیست‌های ترک را راضی کنند. هنگامی که فرانسه به این نتیجه رسید که یونانی‌ها نمی‌خواهند از میر را رها کنند، هم‌چنین انگلیسیان از تنگه دست بردار نیستند، تصمیم گرفت که گام‌های مستقلی در جهت دستیابی به صلح با ترکیه بر دارد.

براساس توافق‌نامه بین دو کشور فرانسه و ترکیه در مارس ۱۹۲۱، فرانسویان تعهد کردند که سلیسی را رها ساخته، شهرهای آنتب، بیله‌جیک و اورفا را به ترکیه واگذارند.

مجلس آناتولی از تایید این قرارداد «نافع» سر باز زده است، زیرا می‌ترسد که دام نوی از جانب سرمایه‌داران فرانسوی گسترده شده باشد. قابل پیش‌بینی است که این سخت سری تا آن‌جایی برود که آنتانت کاملاً" به «عقب‌نشینی» وادار شود.

با وجودی که جنبش ملی ترکیه در زمینه سازمان دوباره رژیم اقتصادی و اجتماعی در داخل کشور عمل مهمی انجام نداده است، اما نمود مهم انقلابی‌یی در تمام شرق مسلمان به شمار می‌رود. مثال زنده مبارزه قهرمانانه بر ضد گرایش‌های سلطه‌طلبانه‌ی دول آنتانت، الهام‌بخش خلق‌های تحت سلطه دیگر است که خواهان رها شدن از یوغ منفور سرمایه بین‌المللی‌اند. خیزش‌های مداوم در سوریه، بین‌النهرین، مصر، تریپولی، الجزیره، مراکش و غیره انعکاس جنبش ملی پیروزمند در آناتولی است. بی‌جهت نیست که فرانسه و ایتالیا چنین عشقی به ترکان ابراز می‌دارند. تنها انگلستان دلیلی برای دوست داشتن آنان [ترکان] ندارد، زیرا از بازگشت داردانل هراسیده، هم‌چنین از عدم قبول خلیفه‌ی جدید مکه که زیر بال سرمایه‌داران انگلیسی خواهان حکومت بر جهان اسلام است، بیم دارد ولی انگلستان نیز باید در آینده‌یی نه دور مسئله نزدیکی با ترکیه را حل کند. زیرا راه حل دیگری در پیش روی او نیست.

بدین‌سان، ترکیه که دولت‌های پیروزمند آن را به مثابه طعمه قابل قسمت ارزیابی می‌کردند، موفق شده است که فضاها‌ی سودآور نوی را برای قدرت‌های اروپایی فراهم آورد. اما با این اختلاف که هم چون گذشته این بار نیز آنان با «آدم بیمار» طرف نیستند، بل با کشوری روبرو هستند که بورژوازی بومی آن با تکیه بر حمایت مردم تصمیم گرفته است به دفاع قاطعانه از استقلال اقتصادی و سیاسی خود در برابر استثمار سرمایه‌داری جهانی برخیزد.

جنبش ناسیونالیستی در چین شگفتی‌های غرقابل انتظاری نیز برای متفقین به ارمنان آورد. پس از آن که ژاپن از راه اخاذی با فرمایه گی غیرقابل باوری تفویض حقوق آلمانی‌ها را به خود در شان‌تونگ (سرزمین کنفسیوس) که آرامگاه او نیز هست، به دست آورد، جنبش ضدژاپنی ریخت‌های بسیار شدیدی به خود گرفت. حمایت مصنوعی ژاپن از حکومت نظامیان در چین شمالی بر ضد جنوب موجب جنگ داخلی بین جنوب انقلابی و شمال محافظه کار شد، اما هیچ تخفیفی در دشمنی چینی‌ها نسبت به ژاپن به وجود نیاورد.

طی جنگ، ژاپن موفق شد پیروزی‌های بزرگی را در سلطه اقتصادی بر چین به دست آورد خصوصاً در شمال. بسیاری از کارخانه‌ها که در دست انگلستان، فرانسه و آمریکا بود، به ژاپن انتقال یافت. نمای این مسئله را به بهترین وجه می‌توان در ارقام معادن آهن یافت.

از ۴۱۶ میلیون تن آهن، ۲۰۰ میلیون آن متعلق به ژاپن، سی میلیون مورد دعوای چین و ژاپن است، ۱۰۰ میلیون متعلق به حکومت چین و ۸۶ میلیون به سرمایه خصوصی چینی تعلق دارد. ۸۶ میلیون تنی که متعلق به شرکت‌های خصوصی است، به راحتی می‌تواند به چینی‌ها داده شده، ژاپن را در عمل تنها مالک آهن چین شمال گرداند.

چنین مسائلی نزد قدرت‌های مالی و صنعتی آمریکا و انگلستان به ترسی بزرگ دامن زده است. آنان کوشش دارند آن چیزهایی را که طی جنگ از دست داده‌اند، دوباره باز یابند، مناطق نفوذ را بالا برده، نفوذ ژاپن را کاهش دهند.

این داستان کهنه‌یی است که تکرار می‌شود. اتحادی که موقتاً بین بورژوازی امپریالیست برای از بین بردن دشمن مشترک (یعنی یک رقیب اضافی) برقرار شده بود، با دستیابی به هدف آنی پایان پذیرفت و فاتحان به تقسیم غنایم یا به عبارتی

تعیین مناطق نفوذ دست زدند. حال که آلمان به مثابه رقیب، در استعمار چین به کناری گذاشته شده، فوراً با برخورد منافع بین متفقین دیروز ژاپن از یک طرف، آمریکا و انگلیس از طرف دیگر روبرو می‌شویم.

در تمام مسائل که اخیراً چین را به خود مشغول داشته است، ژاپنی‌ها هم چون مدافعان سیاست کامل چین نمودار می‌شوند. چه در مسئله شان‌دونگ، چه در تجدید قرارداد ژاپن-انگلستان در تشکیل کنسرسیوم برای استعمار چین، همه‌جا و همیشه غرایض مسلط تسلط‌جویانه امپریالیست‌های ژاپنی حد و مرزی نمی‌شناسد.

تحریم کالاهای ژاپنی که اکنون در تمام چین، با هیجان بسیار مشاهده می‌شود، نمایش‌گر نفرتی است که تمام اقشار چین بر ضد ژاپن دارند. جنبش تحریم که با سرعت زایدالوصفی تمام چین را در نوردید موجب زیان‌های فراوانی به تجارت ژاپن شده است. دانش‌جویان با مراجعه به مغازه‌ها، کالاهای ژاپنی را علامت زده، مانع فروش آن‌ها می‌شدند. در تمام ویتترین‌ها، روی تمام چراغ‌ها، اعلامیه‌ها، نقاشی‌ها، شیشه‌ها، کاریکاتورهایی با یک شعار نصب شده بودند: «نجات میهن، تحریم ژاپن است.» تظاهرات وسیعی با شرکت ده‌ها هزار نفر، با پرچم‌ها، تزیینات به رنگ چینی همین [شعار] را تکرار می‌کردند.

در پینگ‌پو، مردم بسته‌های بزرگ پنبه ژاپنی را سوزانده، در تمام بندرها تحویل زغال را به کشتی‌های ژاپنی بسته بودند.

نتیجه چنین جنبشی، امتناع چین از قبول شرایط معاهده صلح شد، که اکنون نیز از امضای آن سر باز می‌زند.

همانند همیشه دانش‌جویان نقش بسیار فعالی در جنبش ناسیونالیستی داشتند. روز آغاز جنبش دانش‌جویان ۴ مه ۱۹۱۹، بود که روز «تنگ ملی» نامیده شد. در



چنین روزی ژاپنی‌ها اتمام حجتی بر تبدیل چین تحت‌الحمایه ژاپن به چینی‌ها دادند.

جنبش هدف خود را دفاع از حیثیت ملی چین و مبارزه علیه ژاپن قرار داد. اعتصاب‌های دانش‌جویی که به روشنی وجهی سیاسی داشت به صورت پدیده‌یی دائمی در شمال و جنوب بارز شد. مرکز جنبش در شانگهای قرار داشت. در تمامی مناطق صنعتی کارگران و پیشه‌وران متحدانه در جنبشی که ملهم از تاجران و بورژوازی صنعتی است، گرد هم آمده‌اند.

جنبش ضد ژاپنی در چین قدمتی ۲۰ ساله دارد ولی در سال‌های اخیر حالتی تازنده یافته است، با وجودی که هیچ‌امیدی به تغییر مثبت سیاست ژاپن در قبال چین مشاهده نمی‌شود. در این مسئله، تمام ژاپنی‌ها، به جز چند سوسیالیست، بسیار شووینست هستند. از دید ژاپنی‌ها، مقاومت چینی‌ها بر ضد خشونت ایشان از یک سو به مثابه عدم قاطعیت ژاپنی‌ها یعنی، ناشی از یک سیاست نرم و دو پهلو، و از سوی دیگر هم چون ادامه تیلیغات انگلیسیان، فرانسویان، و به ویژه آمریکاییان برای پخش افکار ضد ژاپنی در میان چینی‌ها تلقی می‌شود.

روشن است که وضعیت موجود در چین را فقط نمی‌توان تنها مسئولیت ژاپنی‌ها دانست، بل که تا حدی کم‌تر باید مسئولیت آن را متوجه کشورهای وحشی روشن‌بین غرب نیز دانست. روش بی‌محابای امپریالیست‌های اروپایی در قبال چین، حکومت پکن را در تابستان ۱۹۲۰، به صدور بیانیه‌یی تعیین‌کننده وا داشت که در آن چنین آمده بود که «چین دیگر نمی‌تواند وضعیتی را که قدرت‌های خارجی به وی تحمیل کرده، آن را به مثابه یک سرزمین و نه یک قدرت سیاسی مستقل به شمار می‌آورند، تحمل نماید.» در یک بیانیه که خطاب به حکومت بریتانیا ارسال شد، وزیر [خارجی] چین پای فشرده که چین به اندازه‌ی کافی در عملیات نظامی

متفقین در جنگ جهانی آسیب دیده است و در آینده تصمیم ندارد که نقش ناظر، که به او تحمیل شده بود، ایفا کند.

اگر اعضای دیگر جامعه‌ی ملل خواستار عقد قراردادی بر مسائل داخلی چین باشند، حکومت چین، در پاسخ، مخالفت خود را ابراز داشته، تاکید می‌ورزد که هیچ‌گونه توافقی بدون حضور حکومت چین نباید انجام پذیرد.

با وجود تشبثات سرمایه بین‌المللی که تحریکات مداومی را در کشور انجام می‌دهد، جنبش ناسیونالیستی که قصد رهایی خلق چین از یوغ خارجی را دارد، دقیقه‌بندی آرام نمی‌گیرد.

مناطق صنعتی جنوب در دست ناسیونالیست‌ها قرار داشته، از آن‌جا مبارزه‌ی بی‌وقفه بر ضد الیگارش‌ی ارتجاعی شمال صورت می‌پذیرد. ژنرال‌های خودفروخته با استفاده از هدایای بخشنده‌ی سرمایه‌داری ژاپن، آمریکا و انگلستان، مخالفت جدی خویش را با دعوت مجلس ملی، که باید خط مبارزه آینده برای رهایی چین را مشخص کند، ابراز می‌دارند. به این دلیل حکومت کانتون، و در راس آن سونیات‌سن، استقلال کامل جمهوری چین جنوبی را اعلام داشته، خود را از پکن جدا کرد. ناسیونالیست‌های چینی که تحریکات مداوم آم‌خواران جهانی آنان را تضعیف کرده است، بالاچار دیده‌گان خود را به سوی روسیه انقلابی شوروی دوخته، منتظر کمک از جانب ایشان هستند.

تقریباً تمام مطبوعات چین با شادی شروط توافق‌نامه جدید روسیه و چین را که به وسیله روسیه پیشنهاد شده بود، اعلام کردند. بنابر نوشته پکن، روزنامه لیبرال پکن، از زمانی که چین وارد روابط سیاسی و تجاری با اروپا شده است. این اولین بار در تاریخ چین است که این‌گونه با چین سخن رانده می‌شود.

در هنگامی که بریتانیای کبیر خلق چین را به تریاک معتاد کرد، چین دستاویز همه سوداگری‌های بین‌المللی قرار گرفته است. از ۱۸۴۸ تاکنون چین قربانی نظامی‌گری و استثمار اروپایی شده است. این چین است که کفاره‌ی همه‌ی تحریکات خارجی در خاور دور را می‌پردازد. از انقلاب روسیه به بعد، این کشور نیز صحنه تحریکات بین‌المللی است. تحت لوای مبارزه بر ضد بلشویسم، متفقین نیروهای خود را به نقاط مختلف جمهوری روسیه اعزام داشته، تا با روسیه همان کنند که بر چین رفت. با به دست آوردن دوستی روسیه شوروی، چین می‌تواند ملتی مستقل شود.

اما در هیچ جا یوغ امپریالیست احساس نفرتی را که به وجود آمده، دامن نمی‌زند، کره‌یی که در پنجه نظامی ژاپن قرار دارد. کشور نگون‌بخت کره، ده سال است که زیر ستم ژاپن قرار دارد. خلق کره به عبث دست به دامن سخاوت قدرت‌های بزرگ غربی برده است و خواهان کمک آنان بر ضد تجاوزات ژاپن است. امپریالیسم شرافت نمی‌شناسد. خلق کره که به سرنوشت غم‌انگیز خود رها شده، متقاعد شده است که تنها امیدی که برای وی باقیمانده است، همان راه برای آینده‌یی بهتر، راه امید، راه انقلاب است.

انقلاب بزرگ روسیه به خلق کره نیرو و امید نوی داده است. جنبش ناسیونالیستی در کره گسترش می‌یابد. حکومت انقلابی کره در شانگهای قرار دارد. هزاران مهاجر کره‌یی خود را آماده‌ی مبارزه برای رهایی میهن خویش می‌کنند. عملیات انقلابی در کره تشدید شده، هر روز ابعاد گسترده‌یی می‌یابد.

در پیونگ‌یانگ، سؤل و مراکز بزرگ دیگر، تظاهرات مداومی جریان دارد که ژاپنی‌ها آن‌ها را بی‌رحمانه سرکوب می‌کنند.

خاور دور نمونه‌ی بارزی از روشی است که طی آن امپریالیسم ضد بشری با دستان خود گور خویش را می‌کند و راه را برای انقلابی بزرگ در خاور دور آماده می‌سازد.

آن‌چه که مربوط به جنبش ناسیونالیستی در ایران است، بیش از هر زمان با یوغ سنگین سرمایه بین‌المللی پیوند خورده است.<sup>۲۸</sup>

یکی از مهم‌ترین علل انقلاب ایران در ۱۹۰۷، هم‌چون انقلاب ترکیه در ۱۹۰۸، آرزوی توده‌های مردم برای رهایی از نفوذ فسادانگیز و غارت‌گرانه قدرت‌های خارجی بود. در ایران اولین نقش را روسیه و انگلستان ایفا می‌کردند. پس از انقلاب ۱۹۰۷ تحریکات این حاملان تمدن برای شرق شدت یافت، زیرا دریافتند که این جنبش نه فقط بر ضد استبداد شاه بود، بل بر ضد آنان نیز سمت یافته بود. در این مبارزه بر ضد یوغ نفرت‌انگیز قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری تمام قشرهای مردم جز دسته‌یی از اشراف زمین‌دار، در اتحاد کامل بودند. روحانیت نیز در این سمت فعالیت چشم‌گیری داشت. از ۱۹۰۶، زمان حیات مظفرالدین‌شاه یکی از بزرگ‌ترین مجتهدان تهران، آقامیرزا سیدمحمد در نامه به صدراعظم چنین نوشت:

«ما خواهان برقراری مجلس ملی هستیم که خواهد توانست همکاری در شکوفایی کشور را دامن زده، برای مردم صلح و آسایش آورده، اشتباه‌های خارجی را مانع شود.»

---

<sup>۲۸</sup> - (میخائیل پاولویچ: انکشاف اقتصادی و مسئله ارضی در ایران قرن بیستم: مسکو: ۱۹۲۲) متأسفانه این ارزیابی سلطان‌زاده از اوضاع ایران، هم‌چون تحلیل او از چین و ترکیه، ناسیونالیست‌های چپ‌انکای چک + کمالیست‌ها، ملهم از خط عمومی کمیترون است و با تحلیل‌های مستقل خود او که قبلاً و بعداً نشر یافتند، در تضاد قرار دارند. مقابله این دو گونه ارزیابی از تضاد استقلال کامل رای در یک سو و تمکین در سوی دیگر حکایت می‌کند. (ویراستار)

این موضع دشمنانه بر ضد سوداگران فرهنگ اروپایی، خصوصاً در زمان تدوین قانون اساسی ۱۹۰۷، به وسیله مجلس بارز شد که نخست هم خود را به دفاع از ایران در مقابل خارجیان معطوف داشت.

در یک کلام، اگر برای ایران خطر سقوط در پنجه‌های امپریالیسم خارجی وجود نداشت، می‌توان به سرعت رفرم‌های پیشنهاد شده برای تشکیلات حکومتی با تردید نگریست.

شاید به همین دلیل است که نظم تزاری زمین‌داران روسی با موافقت کامل انگلیس‌ها این چنین بی‌رحمانه اولین انقلاب ایران را خرد کرده، صدها تن را که میان آنان فعالان شناخته شده جنبش بودند به دار یا جوخه‌ی اعدام سپرد. جنگ داخلی که چند سال به طول انجامید (۱۹۱۱-۱۹۰۷)، و آگاهانه توسط پول‌های انگلیسی و روسی تغذیه می‌شد، به فرار محمدعلی شاه از مرزهای ایران انجامید.

در ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان قراردادی مبنی بر تقسیم اقتصادی ایران منعقد کردند. (شمال در منطقه نفوذ روسیه و جنوب منطقه نفوذ انگلستان شد) اما بر سر تمام مسائل درجه اول توافق داشتند. به این دلیل دو قدرت منافع خود را در سرکوب انقلاب ایران می‌دیدند.

اما، با وجود تمام کوشش‌های اربابان جدید ایران، نتوانستند جنبش ملی را در ایران هلاک کنند. در ۱۹۱۲، طی دوران ارتجاع نظامی گرایانه روس و انگلیس در ایران، تشکیلاتی در اتحاد اسلامی در گیلان به وجود آمد، با معجونی از شعارهای اسلامی برای مبارزه بر ضد خارجیان. بنیان‌گذاران این گروه پنج نفر بودند از جمله دکتر حشمت که به سال ۱۹۱۹ توسط فرماندار شاه [تیمورتاش] به دار آویخته شد. این گروه تصمیم به مبارزه از راه جنگ پارتیزانی داشت و در جنگل پنهان شد، جایی که انقلابیون پراکنده کشور به آنان ملحق شدند. افزون بر این، آنان تصمیم

گرفتند که تا رهایی ایران موی سر خود را کوتاه نکنند. پس از چندی میرزا کوچک‌خان که ملایی در رشت بود، به آنان پیوست. پس از مدتی میرزا سمت رهبری گروه را گرفته، و گروه به نام او شهرت یافت.<sup>۲۹</sup>

به سال ۱۹۲۰ نام کوچک‌خان در تمام ایران طنین انداخت، خصوصاً آن‌گاه که سربازان روس و انگلیسی‌ها را از گیلان بیرون انداخته، جمهوری ایران را در رشت اعلام کرده، دولت موقت را تشکیل دادند.

با وجود تمایل وافری که بورژوازی و قشرهای وسیع مردم نسبت به میرزا کوچک‌خان (جنگلی‌ها) داشتند، این گروه نتوانست مبارزه برای جنبش ملی را به انجام برساند. اشتباه بزرگ میرزا کوچک‌خان و گروه‌اش این بود که می‌اندیشیدند که نابودی خشونت انگلیس با کمک زمین‌داران ایرانی، پایگاه انگلیسی‌ها، امکان‌پذیر بود. بر این زمینه بود که اصطکاک‌هایی بین جنگلی‌ها موجب انشعاب بین آنان شد. جناح چپ به رهبری احسان‌الله‌خان، پیروز شده، با تکیه بر ارتش، هواداران کوچک‌خان برجای او نشست، درحالی که مبارزه بر ضد زمین‌داران را ادامه داد (آخر ژوئیه ۱۹۲۰).

هم‌زمان، وقایع مشابهی در بخش دیگری از ایران و آذربایجان جریان داشت. شیخ محمدخیابانی (دموکرات چپ<sup>۳۰</sup>) در تبریز قدرت را تصرف کرده، بر ضد حکومت شاه و انگلستان اعلان جنگ کرد. جنبش گسترش یافت و برخی از بخش‌های استان [آذربایجان] را در بر گرفت. طی چند ماه (تابستان ۱۹۲۰) در این

---

<sup>۲۹</sup> - این گفته نادقیق است، زیرا میرزا خود مؤسس جریان جنگل بود. در این مورد نگاه کنید به

اثر ویراستار در ژوئن ۱۹۸۳: *L'union soviétique et tentative de soviets en Iran*.

<sup>۳۰</sup> - این ارزیابی سلطان‌زاده نیز درست نیست. در مورد روابط خیابانی به انگلیسیان و دشمنی‌اش

با کمونیست‌های ایرانی نگاه کنید به مجموعه‌ی زیر به همت همین ویراستار:...

ناحیه قدرت در دست شیخ محمد و هواداران او بود که برای تاثیر جنبش در ایجاد گارد ملی عجله داشتند. اما کمبود کامل وسایل تکنیکی و مالی مانع بزرگی در انکشاف جنبش بود.

ناسیونالیست‌های تبریز از تمام ایران و حتا جهان بریده شده بودند و در پایان تابستان به وسیله فرماندار شاه، به کمک فوج‌های قزاق (ایرانی) سرکوب شده، چند صد تن از آنان بازداشت شدند. شیخ محمد خیابانی، در یکی از برخوردها کشته شد.

در تمامی رویارویی حکومت با جنبش‌های گیلان و آذربایجان نقش اساسی را ماموران سرمایه انگلیسی، به ویژه از نظر تکنیکی و مالی ایفا می‌کردند.

این اوضاع و احوال موجب افزایش نفرت نسبت به انگلیسی‌ها شده، که پس از جای‌گزینی تزاریسیم روسیه [به وسیله روسیه شوروی] تصمیم داشتند با خون و سرنیزه جنبش‌های انقلابی را سرکوب کنند، تا بتوانند معاهده ایران-انگلیس را که، ایران را در کل و جزء به غارتگران انگلیسی می‌فروخت، به تصویب برسانند.

انگلیسی‌ها با نیرویی نه کم‌تر «نظم» را در خراسان، مازندران و کردستان برقرار کردند. در یک کلام، هر کجا که خلق بر ضد حکومت منفور شاه به پا خاست، انگلیسی‌ها طلا و تکنیک و در بسیاری اوقات فوج‌های نظامی خود را به کار انداخته، زمین‌داران را در سرکوبی «اندیشه آزادی» یاری رساندند.

بی‌جهت نیست که روزنامه‌های انگلیس پس از جنگ، میزان مخارج امپریالیست‌های انگلیسی را در ایران حدود ۱۰۰ میلیون لیره استرلینگ (حدود یک میلیارد روبل طلا) برآورد کردند. هر چه قدر هم که این رقم اغراق‌آمیز بنماید، قاطعانه می‌توان گفت که بدون طلا و سرنیزه [انگلیسیان] حتا یک روز هم در ایران دوام نمی‌آوردند.

با وجود تمام این تشبثات و سیل طلا، انگلیسی‌ها نتوانستند تصویب قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ را به دست آورند. هیچ کابینه‌یی، شجاعت توافق با چنین معامله‌یی شرم‌آگین را قبول نکرد. طی سال ۱۹۲۰، هر ماه شاه کابینه‌های حکومت را عوض کرده، بدون آن‌که موفقیتی حاصل کند، این بازی بحران را شدت می‌بخشید.

تمام گروه‌بندی‌های سیاسی بر ضد این توافق بودند. افزون بر این، بورژوازی ایران که خواهان استقلال اقتصادی بود، این توافق‌نامه را هم‌چون تسلیم خود به سرمایه‌داران انگلیسی قلمداد می‌کرد. این اوضاع بی‌ثبات تا فوریه ۱۹۲۱، طول کشید تا این‌که گروهی از دموکرات‌های چپ<sup>۳۱</sup> با کمک فوج‌های قزاق قزوین با کودتا قدرت را متصرف شده، شدیداً با تأیید توافق‌نامه مخالفت ورزیدند.

حکومت جدید با اجرای سیاست بورژوازی ایران با تکیه بر آزمون‌های پیشین می‌دانست که بدون نابودی ریشه‌هایی که قدرت انگلیس در ایران بر آن استوار است نمی‌توان مبارزه بر ضد خشونت [انگلیس] را با پیروزی به پایان رساند. بدین منظور، اولین عمل حکومت دستگیری تمام مالکان تهران بود، و مالیاتی حدود چند میلیون از آنان اخذ شد.

در بیانیه حکومتی خطاب به مردم ایران چنین گفته شد: «چند صد تن از اشراف و درباریان حکومت دولت را غصب کرده، هم‌چون زالو خون ملت را مکیده، ملت را به سوی نابودی کامل سوق می‌دهند... ضروری است که تمام نهادهای حکومتی را، که لانه این انگل‌ها شده است، از ننگ وجود اینان پاک ساخت.»

سپس بیانیه قول تقسیم زمین‌های دولتی را به دهقانان داد، تا قدرت خودکامه زمین‌داران را از بین ببرد.

---

<sup>۳۱</sup> - مراد این‌جا همان کودتای سوم اسفند است. در مورد این خطای سلطان‌زاده در ارزیابی و اصلاح بعدی آن نگاه کنید به مقدمه جلد‌های چهارم و بیستم اسناد تاریخی. ویراستار



[مطابق این اعلامیه]، تمام امتیازات و حقوق ویژه‌یی که در گذشته به خارجیان داده شده است، باید مورد بازبینی قرار گیرد. ارتش‌های خارجی ایران را باید فوراً ترک کنند. بیانیه ادامه می‌دهد:

«ما با استفاده از تمام نیرویمان، خواهان کمک کلیه قدرت‌ها در زمینه‌ی مالی و غیره هستیم. اما به هیچ‌رو، هیچ حکومتی، هر چند توانا هم باشد حق سلب یا تجاوز به آزادی ما را نخواهد داشت. بر این اساس من الغای کامل قرارداد انگلیس ایران (اوت ۱۹۱۹) را اعلام می‌دارم»<sup>۳۲</sup>.

افزون بر این بیانیه بر ایجاد یک ارتش ملی، لغو کاپیتولاسیون‌ها، حمایت از روابط دوستی روسیه با ایران، پای می‌فشرد. در یک کلام، با وجود حالتی چپ‌روانه، بیانیه آمال و گرایش‌های بورژوازی ایران را در ۱۵ سال تا ۲۰ سال اخیر به نمایش می‌گذاشت. نسبت به این که حکومت بتواند، این موضع را مدتی طولانی حفظ کند، تردید می‌توان داشت، افزون بر آن انگلیسیان [حکومت را] آرام نخواهند گذاشت.

تحریکات و تشبثات دیپلماسی انگلستان که هدف خود را نابودی جنبش ملی در ایران قرار داده است، با شکستی کامل روبرو شده است. مورد روسیه پرولتری که تمام قرض‌های ایران را بخشیده، کلیه امتیازات و حقوق ویژه را ملغا کرده، محرکی برای حکومت تهران شده است تا اقداماتی برای لغو یک سری توافق با انگلستان را به عمل آورد.

---

<sup>۳۲</sup> - این اعلامیه سیدضیاء قبلا" به اطلاع مستر نورمن، شارژدفر بریتانیا رسیده بود، در مورد سند مربوط به این خاکی که در چشم تقریباً" همه‌گان شد، نگاه کنید به کتاب جمعه، تهران شماره ۴، تابستان ۱۳۵۸. ویراستار

بر اثر پافشاری تهران، ارتش انگلیس شمال ایران را ترک کرده است. دشوار بتوان خروج داوطلبانه انگلستان از جنوب را نیز از پیش دید. به هر رو، شاهان [کمپانی‌های] نفتی لندن منابع ثروت مند جنوب را به این آسانی بدون محافظ نخواهند گذاشت.

بنای قدر قدرت امپراتوری بریتانیا و به همراه آن، تمام سرمایه‌داری بین‌المللی، از بن به لرزه در آمده است. مبارزه غول‌آسای خلق‌های مصر، سوریه، بین‌النهرین، هند، چین، ایران و کره، برای رهایی، خاطر حیات مادی ساده‌یی، ادامه سلطه‌ی نامحدود مشتی راهزن سرمایه‌داری مالی را سخت به تهدید کشانده است، [راهزنانی که] با کمک پارلمان‌های خود فروخته «سیاست ملی» سرکوب و غارت غیرقابل تصور را در کشورهای مستعمره و نیم مستعمره به پیش می‌برند.

نفرت بی حد نسبت به رباخواران جامعه‌ی سرمایه‌دارانه، که اکنون خود را با نیرویی شگرف در سراسر خاور می‌نمایاند، پشتوانه مطمئنی برای پیروزی نهایی ملل زیر ستم در مبارزه ایشان بر ضد بورژوازی بین‌المللی است که تا مغز استخوان در فساد شده است.<sup>۳۳</sup>

## جمع بست

بدین سان، خیزش‌ها و بی‌نظمی‌ها تقریباً "در تمام کشورهای آسیا و آفریقا ادامه می‌یابد، و هدفی که دنبال می‌شود، در همه جا یکی است: مبارزه برای رهایی ملی، بر ضد جبر (تیرانی) و استثمار توسط سرمایه‌داری جهانی.

---

<sup>۳۳</sup> - ترجمه از برگردان فرانسه توسط امیرحسین گنج‌بخش

متوازیاً، بر ضد همان عنصر سرمایه‌داری است که توده‌های کارگری، به جان آمده از فقر و گرسنه‌گی در اروپا و آمریکا، به حرکت در می‌آیند. بحران عظیم اقتصاد جهانی که پس از جنگ جهانی [اول] در جامعه‌ی بورژوازی آغاز شده، در زیر فشار روزافزون تکان مستعمرات بیش از پیش تشدید می‌شود. تحریم‌ها و خیزش‌های مداوم در کشورهای عقب مانده سقوط کامل گردش جهانی کالا را موجب شده، انکشاف بعدی سرمایه‌داری شدیداً دشوار می‌کند. این نشانه‌ها موضوع بحث دائمی و نگران‌کننده مطبوعات همه کشورهای سرمایه‌داری است که بلشویسم را هم‌چون عامل اصلی و نیرومند همه‌ی این «بی‌نظمی»ها معرفی می‌کنند. این‌که قیامی در بین‌النهرین باشد، یا توطئه‌ی در مصر، اعتصابی در کلکته، یا خیزشی در کره بر ضد امپریالیست‌های ژاپن، همه‌جا شرکت‌کننده‌گان گویا باید ضرورتاً «عمال» فرستاده‌گان یا محرک بلشویک باشند. بدین‌سان بود که آخرین خیزش غیرمنتظره در مصر را مطبوعات انگلستان و مطبوعات «دوست» نتیجه‌ی تحریکات فرستاده‌گان ترکان جوان و بلشویک‌ها معرفی کردند.

عجاب‌انگیزترین تصورها عنوان می‌شدند، تا این حد که حتا کمال پاشا، شخصاً این خیزش را رهبری می‌کرد. در بی‌نظمی‌هایی که سراسر هند را فرا گرفت، شرکت بلشویک‌ها مفروض شمرده می‌شد. فعالیت‌های خصمانه امیر افغانستان، امان‌الله، بر ضد ارتش‌های مرزی انگلو-هندی خوراک خوبی برای تقویت روایت‌هایی از این دست شد.

گرایش‌های آشکار به کشف و غالباً تصور این‌که بین جنبش‌های رهایی‌بخش در کشورهای تحت ستم و بلشویسم رابطه‌ی وجود دارد، امری تصادفی نیست. در انگلستان که آماج اصلی کوشش‌های ناسیونالیست‌ها [ی این ممالک] است، ضرورت آرام ساختن افکار عمومی به نحوی جدی احساس می‌شود. درست برای

تامین همین هدف است که بخش مهمی از مطبوعات انگلستان جنبش خاور زمین را، نه هم چون نیاز معنوی خلق‌های تحت ستم به رهایی ملی، که به مثابه نتیجه تحریکات بلشویک‌ها توضیح می‌دهند. بدین سان، این برداشت القاء می‌شود که تکان‌های انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره خود علل عمیق داخلی نداشته، باید همراه بلشویسم از میان برود. مطبوعات سرمایه‌داری به منظور تحصیل اثر بیش‌تری، هر روز به اختراع عجیب‌ترین شایعات در مورد عدم ثبات قدرت شوروی در روسیه و شکست قریب‌الوقوع بلشویک‌ها، دست می‌زنند. گاه این امر تا حد احمقانه‌یی به پیش می‌رود. [موافق این شایعات] ده‌ها بار لنین و تروتسکی گاه در فنلاند گاه در کریمه و گاه در کوه‌های اورال پناهنده شده‌اند، و گاه طی قیام به قتل رسیده‌اند. مطابق گزارش این روزنامه‌ها، درپارهی از نواحی روسیه هیچ چیزی امن نمانده، قیام‌های پیاپی رخ داده‌اند.

از سوی دیگر، به منظور متقاعد ساختن خواننده‌گان درباره سرشت گذرای این بی‌نظمی‌ها در خاور زمین، مطبوعات بورژوا، می‌کوشند عدم انطباق مطلق بین تئوری‌های بلشویکی و نظام اجتماعی اسلامی را به اثبات برسانند: کوشش برای تزریق سم بلشویسم ثمر نخواهد بخشید، زیرا در آن‌جا [شرق] زمینه مساعد وجود ندارد. بنابر نظر تایمز «بلشویسم و اسلام، همانند آب و روغن اختلاط‌ناپذیراند.»

تنها هدف این همه بحث تحمیق توده‌های مردم است. با رنگ آمیزی بلشویکی رویدادها، بورژوازی در تلاش است مانع از آن شود که احساس هم‌بستگی در مبارزه بر ضد برده‌داری سرمایه‌دارانه، که در میان مردم خاور زمین در حال بیدار شدن است، شکل گیرد.

احساس ملی در شرق و طی جنگ طولانی [جهانی اول] انکشاف و شد یافت. چهارده ماده ویلسون [رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا] درباره حق

خودمختاری ملل در میان لایه‌های مردم کشورهای تحت ستم، انعکاسی فعال یافت. تعیین مرزهای دولت‌های مستقل بزرگ عرب، به روی نقشه‌های جغرافیا، اعتماد اهالی این سرزمین‌ها را افزایش بخشید و به آنان در راستای «عدالتی جدید» امید تازه‌یی داد. اما پس از پایان ظفرمند جنگ، دول آناتانت چهره‌ی راستین خود را نمایاندند. قراردادهای سری پیشین از نو زنده شد، در کنفرانس‌های ورسای دگر به‌سان قانون شدند.

با کمک نوکرمنشانه‌ی جامعه ملل، طی تقسیم و دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگران واژه «غنیمت» جای خود را به لفظ دیگری داد: «قیمومیت». هنگامی که پس از جنگ، مصر قول انگلستان را پیرامون لغو تحت‌الحمايه گي متذکر شد، حقوق سیاسی مصر بیش از پیش به تحدید گرایید. در هندوستان، به جای اجرای اصلاحات [لرد]چلمز فورد، لایحه‌ی رووالت (Rowalt) تدوین شد که در عمل به معنای تجدید حیات حکومت نظامی در سراسر کشور بود، تا به وسیله آن هر نوع مخالفتی در هم شکسته شود. سرنوشت الجزیره، سوریه، و بین‌النهرین نیز از همین گونه بود. در یک کلام، هیچ کشور اسلامی نیست که به دنبال وفاداری‌اش به ترکیه (ترکیه‌یی که جنگید و شکست خورد) بیش از پیش دچار سرخورده‌گی نشده باشد.

جبهه واحد «قدرت‌های بزرگ» در برابر متحدان اسلامی فاتحان و مفتوحان، هم‌چون در برابر دیده‌گان دیگر خلق‌های زیر ستم، در کنفرانس صلح پاریس، آشکار شد. و معاهدات سری از پیش امضاء شده در دست را، که طی آن‌ها حق خودمختاری ملل برای همیشه زایل شده بود، ارائه می‌داد. پس سرنوشت مشترکی خلق‌های زیر ستم را در مبارزه برای رهایی‌شان به هم پیوند داد. روحیه‌ی دردمندانه‌یی که اکنون بر کشورهای اسلامی، هندوستان، چین و کره مستولی

است، کلا" از سرشت دیگری است، و احساس توهین بی که تاکنون می شده است خود را از طریق خیزش های گوناگون ظاهر ساخته است. احساس خصومت آشکار نسبت به یوغ خارجی اینان را بیش از پیش در مبارزه بر ضد سرمایه داری اروپایی متحد کرده است. بدین سان خلق های خاور زمین ضرورتاً" ناچار از این بودند که تنها مخالف جدی ائتلاف اروپا و آمریکا، یعنی بلشویک های روسی را مورد توجه قرار دهند، که سال های درازی است که به مبارزه بی بی امان بر ضد استثمارگران سراسر جهان دست یازیده اند.

مطبوعات سرمایه داری بدون این که به تقویت بلشویسم در هندوستان و ایران و غیره معترف باشد، احساس این را دارند که بلشویسم می تواند به منبع نابسامانی های بزرگی برای بورژوازی جهان بدل شود، زیرا همه ی ناراضی ها و همه ی ستم کشیده گان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به آن روی می آورند. پیشاپیش، در محیط سرخورده گی غرق در توهین، و نا امید خاور زمین، تنها نمونه ی زنده ی بزرگ ترین انقلاب ها، جرقه های دائمی احساس توهین از جانب توده های مردم و خیزش های پی در پی را موجب می شود.

در نگاه اول، این گونه به نظر می رسد که مبارزه مشترک بر ضد قهر کشورهای اروپای غربی، ارتباطی تصادفی بین بلشویسم و کشورهای اسلامی اسیر برده گی ایجاد خواهد کرد، که اهدافی که این دو جریان تعقیب می کنند، به کلی متفاوت اند. [یعنی] برنامه بلشویک ها دیکتاتوری پرولتاریا، محدودتر است. و پیش نشان آن وجود صنعت انکشاف نیافته است. [یعنی]، در نتیجه با توجه به صنعت دستی خاورزمین نمی تواند در آنجا کاربستی خوب پیدا کند. اما اگر این امر درست است، این نیز درست است که از نقطه نظر سرمایه داری جهانی، دیکتاتوری پرولتاریای پیروزمند همان قدر خسران بار است، که رهایی خلق های مستعمره و نیمه

مستعمره. قدرت سرمایه‌داری عمدتاً ناشی از دارایی‌های آن در مستعمرات است. سرمایه‌داری جهانی برای [حفظ] وجود قدرت خود در آینده نیاز به کنترل بازارهای گسترده مستعمرات و تامین امکان استثمار این کشورها را دارد. اگر رژیم سرمایه‌داری انگلستان ارزش اضافی میلیون‌ها برده‌ی آسیایی و آفریقایی را نچاپیده بود، سال‌ها پیش در اثر توفان پرولتری به زیر کشیده شده بود.

مادامی که جهان سرمایه‌داری به حمایت و نیز ویژه‌گی اجتناب‌ناپذیر خود، استثمار مستعمرات، ادامه می‌دهد، نمی‌توان از رهایی کامل ملل زیر ستم صحبت داشت. از همین روست که گرایش بلشویک‌ها به جانشینی رژیم سرمایه‌داری توسط رژیم سوسیالیستی، ارتباطی مستقیم با مطالبات نجات‌بخش خلق‌های خاور دارد.

بلشویک‌ها در تلاش‌اند که به سلطه بورژوازی به مثابه طبقه پایان دهند. اما تمایز طبقاتی جامعه سرمایه‌داری با طبقه‌بندی ملت‌ها در سطح بین‌الملل امپریالیستی بر اساس وزن مخصوص سیاسی‌شان متناظر است. طرح جامعه‌ی ملل در پاریس سه بخش را پیش‌بینی کرد. ملت‌های مستقل، ملت‌های وابسته، و ملت‌های تحت قیمومیت. در میان ملت‌های تحت قیمومیت تقریباً، همه‌ی کشورهای خاور زمین دیده می‌شوند: سوریه، بین‌النهرین، عربستان، مصر، هندوستان، کره، چین و غیره. اینان چیزی جز ملت‌های پرولتری نیستند که تحت استثمار بی‌رحمانه‌ی قدرت‌های سرمایه‌داری قرار دارند. قدرت‌های بزرگ بر این تصوراند که این کشورها در آن‌چنان سطح نازلی از انکشاف قرار دارند که قادر نیستند خود را اداره کنند، به نحوی که باید یک کشور «متمدن» نقش معلم ایشان را به عهده گیرد. این معلم می‌بایستی کشور عقب‌افتاده را تربیت کرده، اصول اداره‌ی امور خود را به او بیاموزد. [از نقطه نظر ایشان] در واقع برخی از کشورها، مانند مصر، به ویژه مدت‌ها

است که «توانایی» اداره امور خویش را دارا نیستند. نزدیک به چهل سال (از ۱۸۸۱ تاکنون) است که مصر تحت قیمومیت متمدن‌ترین ملل قرار گرفته است، یعنی انگلستان. اما با این همه هنوز هم موفق نشده است بر امور خود مسلط شود. پس از عقد قرارداد صلح ورسای و کنفرانس سن رمو، ترکیه نیز به یک ملت پرولتری بدل شد. روشن است که از نقطه نظر نظام امپریالیستی سلطه، بسیار سودمند است که در اصل حضور یک کشور اسلامی را در میان قدرت‌های مستقل اروپایی غیرممکن به شمار آورند. رابطه بین ملل سلطه‌گر و ملت‌های زیر سلطه، به مناسبات بین کارخانه‌داران و کارگران بسیار شبیه است. کارخانه‌دار برای تامین استثمار کارگران به نحوی خشن هر چه موفق‌تر، مدیرعامل یا ناظری را از جانب خود برای نظارت بر کارگران می‌گمارد و او نیز از نافع ارباب به دفاع می‌پردازد. بر همین منوال است نحوه‌ی عمل دولت‌های سرمایه‌داری که این کشورهای [مستعمره] را به برکت عمال با وفای خود تحت قیمومیت و سلطه نگاه می‌دارند. سرمایه‌دار، کارگران خود را هم‌چون ذخیره‌ی زنده، به مثابه وسیله تولید به حساب می‌آورد، و به خاطر تامین منافع خویش، در راستای بهتر کردن وضعیت مادی حیات کارگران خود گام‌هایی بر می‌دارد. یعنی تا آن حدی که حافظ ظرفیت تولید کارگران باشد، یعنی به همان اندازه‌ی که مراقب باز تولید سرمایه اولیه است.

برهمان نسق، دولت مسلط نیز که دولت تحت سلطه را در استثمار خویش نگاه می‌دارد، به کار سازماندهی منظم دست می‌زند. اما مسلماً نه از برای افزایش و بهبود وضع کشور تحت سلطه، که برای تشدید استثمار ثروت‌های طبیعی آن.

در جامعه‌ی بورژوازی، سرمایه‌داری استثمارکننده [نیروی] کار کارگران، ارزش اضافی را تصاحب می‌کند. اما تحقق این ارزش اضافی عمدتاً به برکت وجود کشورهای پرولتری میسر است. میلیون‌ها برده در مستعمرات بالاجبار



مصرف‌کننده مقادیر زیادی از محصولات صنعتی‌یی هستند که مراکز اروپایی و آمریکایی به کشورهای آفریقایی و آسیایی سرازیر می‌کنند. افزون بر این، فلاح مصری و رعیت ایرانی باید روز و شب به کار مشغول باشند تا مواد خام مورد نیاز صنایع ایشان را تامین کنند. اینان خود به زنده‌گی قحطی‌زده و ترحم‌انگیزی ادامه می‌دهند تا سرمایه‌داران این امکان را بیابند که در قصرهای مجلل در کناره‌های پاریس و لندن زنده‌گی کنند.

یک انقلابی مصری (ا.ا.سید) پس از قبول قیمومیت مصر توسط انگلستان، از جانب پرزیدنت ویلسون در روزنامه هومانیه [آرگان حزب سوسیالیست و سپس حزب کمونیست] نوشت: که حتا صمیمانه‌ترین روی کرد و لیبرال‌ترین حکومت امپریالیستی نسبت به کشورهای عقب‌افتاده، در ریشه بورژوا امپریالیستی است. زیرا نمی‌توان چهره ساخته‌گی و دروغین‌یی را که منطقا" [از اعماق آن نظام] امپریالیستی نشأت می‌گیرد شناخت و پذیرفت. و مصر تنها هنگامی آزادی خویش را به دست خواهد آورد که نظام سرمایه‌داری را واژگون کرده، نظام سوسیالیستی را به جای آن نشانده باشد.

نبرد غول‌آسای بلشویسم بین‌المللی بر ضد سلطه‌ی سرمایه‌داری تمام ممالک پرولتری خاور را به مدد ضرورتی تاریخی و اجتناب‌ناپذیر به دایره نفوذ خود خواهد کشاند. زیرا بدون چنین رویدادی رهایی ملل زیر ستم میسر نخواهد افتاد. این حقیقت از هم‌اکنون در خاور زمین درک می‌شود. پس، بی سبب نیست که بلشویسم در آناتولی (ترکیه) ایران، هندوستان و چین از هم‌دردی بزرگی برخوردار است. روزنامه‌ی ترکی آچیک نیز می‌نویسد که این تنها مسئله آناتولی نیست که در دست حل است، بل که مسئله عبارت است از مسئله‌ی مرگ و زنده‌گی امپراتوری بریتانیا. در برابر انگلستان هم‌اکنون دو نیرو قرار گرفته‌اند که هم قوی‌اند و هم او را با خطر مرگ تهدید می‌کنند: بلشویسم و اسلام. این خطر با تحدادی که بین این دو منعقد شده است، شدیدتر شده است. نبردی که در پیش است، بس بزرگ است. اما ترکیه تنها نیست.

آری، این چنین است نظریه یک روزنامه ناسیونالیست ترک و در جریان رویدادها، همه خلق‌های زیر ستم در خاور زمین به این نظر خواهند رسید. بدون ویران کردن نظام سرمایه‌داری، ممالک پرولتری نمی‌توانند از یوغ ستم امپریالیستی رها شوند. و هرچه که رهبران جنبش‌های رهایی‌بخش کشورهای اسلامی زودتر به این استدلال دست یابند، به همان سرعت نیز جنبش‌های پراکنده ملی به سیلی عظیم و بنیان‌کن سرمایه‌داری بدل خواهند شد و پیروزی نهایی را تسهیل خواهند کرد.

تعصب (فاناتیسم) مذهبی‌یی که به اسلام نسبت داده می‌شود، شدیداً "عراق‌آمیز و عمدتاً" زاینده خیال‌پردازی‌های دیوان‌داران تمدن بخش اروپایی افسارگسیخته است که لباس شوالیه‌های جنگ‌های صلیبی به تن کرده‌اند. کافی است به مطبوعاتی کشیشان فرانسه نگاهی بی‌افکنیم تا بدانیم که با چه تعصب قرون وسطایی خواسته می‌شود که هیچ مسیحی، هیچ انجمنی مسیحی در حیطه‌ی قدرت اسلام باقی نماند، که یونان با چه هیستری‌یی خواستار برپا داشتن صلیب بر فراز کلیسای سنت صوفی قسطنطنیه بود.

با این همه، هر تلاش خلق‌های مسلمان برای دفاع از حقوق خود صرفاً" به مثابه یک عمل تعصب‌آمیز و نفرت نسبت به مسیحیت تلقی می‌شود. در همین زمینه، کمال شمسی ترک، در کنفرانس جامعه‌ی ملل در برن [سویس] اظهار داشت: «هیچ کس نسبت به نیروی نفرتی که در میان مردم مسلمان به ویژه در ترکیه، مصر و هندوستان برانگیخته شده است اشعار ندارد. همه می‌دانند که کارزاری بر ضد ما در جریان است، نه به خاطر پیش‌دآوری‌های دینی، که صرفاً" از روی عطش سودجویی.»

جهان اسلامی به مدت چند قرن در برابر جهان مسیحیت در حالت دفاعی قرار داشت. تلاش‌های مداوم تمدن‌بخشان اروپایی برای دخالت در حیات مستقل این کشورها در اینان نفرتی بی‌سابقه نسبت به مسیحیت آفرید، نفرتی که بیش از یک

واکنش در برابر قهر خارجی نبود. پس از جنگ این نفرت ابعادی آن چنان بزرگ به خود گرفت که حتی زنان مسلمان را نیز به مبارزه کشاند.

در دسامبر ۱۹۱۹، هنگامی که انگلستان مانع حضور هیئت نماینده گی مصر در کنفرانس صلح پاریس شد، نمایش بزرگی با شرکت بیست هزار نفر مسلمان در مقابله با انگلستان سازمان داده شد.

زنان ترک اکنون در جنبش‌های بخش ملی شرکت می‌جویند. بدین ترتیب است که ترکان شهر کادیک در نزدیکی قسطنطنیه تمام زنان ترک را فراخواندند که اجازه ندهند زادگاه‌شان در نزدیکی جابران اروپایی قرار گیرد. چه پیش‌رفت بزرگی لازم بود برای این که زنان مسلمان بار سنت‌های قرن‌سازشان بگسلند و بر پهنه مبارزه‌ی سیاسی پا گذارند.

پایان جنگ [جهانی اول] و تقسیم غیر رسمی جهان بین قدرت‌های بزرگ بیداری معنوی خلق‌های خاور زمین را سرعت بخشیده است. و این هنگامی روی می‌دهد که جهان سرمایه‌داری در زیر فشار بحران اقتصادی فراینده در حال فروپاشی است. به مدد خلق‌های زیر ستم نیروی جدیدی زاییده می‌شود. نیروی پرولتاریای جهانی، که با گام‌های آهسته اما مطمئن بر ضد سلطه الیگارشی امپریالیست به پیش می‌رود. این دو جنبش، بنابر سرشت‌شان، همراهان متحدانند و بایستی سرنوشت یگانه‌یی را در روز پیروزی و در روز شکست شریک شوند. و این تا روزی خواهد بود که نظام منغور سرمایه‌داری جهانی داغان شود، که بدون آن نمی‌توان سخنی از رهایی واقعی خلق‌های زیر ستم برود.<sup>۳۴</sup>

## ژانویه ۲۰۲۱

---

<sup>۳۴</sup> - ترجمه از برگردان فرانسه کتاب روسی اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای آسیای دور و نزدیک، مسکو، ۱۹۲۲، توسط خسرو شاکری. برگرفته از اسناد تاریخی جنبش کارگری/سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران: آثار آوتیس سلطان‌زاده جلد دوم